

شنبه ۱۴۰۰/۱۱/۲۳

جلسه ۷۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

[خلاصه درس: حث قطع

۱- قطع حاصل از طرق عقلي

۲- امکان تحصيل القطع من الطرق العقلية

۳- منطق ارسطو

۴- اشکال اقای صدر بر منطق ارسطو و معارف عقل اول و عقل ثانی

۵- اشکال در حسن و قبح عقلي در بديهيات

۶- دو نقض : یک: وجوب اطاعت و قبح معصیت دو: اثبات نبوت اشخاص

۷- جواب آقای صدر از این نقضها]

کلام در این بود که آیا از علوم و طرق عقلیه ممکن است علم حاصل شود یا ممکن نیست؟ آقای صدر نقل کرد که در منطق ارسطو ما یک معارفی داریم که عقل اول را تشکیل می دهند، اینها بدیهات سته هستند. ایشان به این بدیهات سته اشکال کرد. بعد می فرماید: یک معارفی داریم که عقل ثانی را تشکیل می دهند، آنها معارفی هستند که از عقل اول استنباط می شوند. نه در معارف عقل اول خطا راه دارد و نه در معارف عقل دوم خطا راه دارد، معارف عقل اول به خاطر این است که آنها بدیهات هستند، یا اولیات است، یا فطریات است، یا وجدانیات است، یا محسوسات است، یا تجربیات است و یا متواترات است. در امور بدیهی خطا معنی ندارد. آن معارف عقل دوم که از معارف عقل اول و بدیهیات استنباط می شود فقط با قیاس ممکن است. قیاس هم یک حد اصغر دارد و یک حد اوسط دارد و یک حد اکبر دارد. استنباط برای محمولات محمولات موضوع است، وقتی می گوئیم «العالم متغیر و کل متغیر حادث» العالم متغیر بدیهی است یعنی ثبوت حد وسط برای حد اصغر بدیهی است. کل متغیر حادث نیز بدیهی است. این «العالم حادث» مستنبط است و محمول محمول موضوع است. موضوع، العالم است و محمول آن المتغیر است. محمول محمول حادث است. قیاس شکل اول نیز بدیهی می باشد. اگر کسی در قیاس شکل اول اشکال کند بدین معناست که ما مطالب علمی و یقینی نخواهیم داشت. این توالد موضوعی یعنی از بدیهیات یک مطالبی استنتاج می شوند.

بعضی گفته اند در منطق ارسطو معارف ما در واقع زیاد نمی شود زیرا معارف اولیه محدود است. این معارف دومی همانی هایی است که از معارف اولی بدست می آید.

این حرف به یک معنی درست است یعنی این طوری نیست که بشر یک چیزی پیدا کند که قبلا به آن دسترسی نداشته. این حرف را آقای صدر از قول بعضی نقل می کند و می فرماید «این حرف به یک معنی صحیح است» ولی به نظر من این حرف، حرفی نیست که ارزش طرح کردن

داشته باشد زیرا مسلماً انسان یک چیزهایی را می‌فهمد که قبلاً نمی‌فهمد. بله این به خاطر این است که بعضی از چیزهای بدیهی را متوجه نبوده یا بعضی از استنتاج‌ها را متوجه نبوده. اینها خیلی نه ارزش علمی دارد و نه ارزش عملی دارد.

آقای صدر به هر دو مدعی ارسطو اشکال می‌کند. روز چهارشنبه اشکال کردیم که اگر مقصود این است که ما در بدیهیات نه خطا داریم و نه شک و ظن و تردد، خب این صحیح نیست زیرا بدیهیات خطا بر دارد مثلاً خیلی از چیزها را که از محسوسات بوده بعداً می‌فهمد که اشتباه کرده، خیلی از چیزها که جزء متواترات است را می‌فهمد اشتباه کرده، خیلی از چیزها که جزء تجربیات است را می‌فهمد اشتباه کرده. چه بسا ممکن است خود آن یقینی نباشد مثلاً گاهی مواقع می‌گویند «صدا می‌شنوی؟» می‌گوید «شک دارم که می‌شنوم یا نه» چون گاهی مواقع یک چیزهایی تداعی می‌شوند، گاهی مواقع اوهام و خیالات هستند. اینها را کسی نمی‌تواند منکر شود. آنهایی که یقینی است هم چه بسا خطا در آنها وجود داشته باشد. پس این طور نیست که مطالبی که جزء بدیهیات هست یقینی باشند و هیچ کدام خطا بردار نباشند.

اما دعوی دومی «یعنی تمام مطالب استنباطی بشر از آن مواردی است که از طریق قیاس و شکل اول بدست می‌آیند»، نیز درست نیست. ما یک معارفی داریم که بدیهی نیست و از قیاس بدست نمی‌آیند بلکه از حساب احتمال بدست می‌آیند - ایشان یک کتابی دارد به نام «اسس منطقیه للاستقراء» - به درجه حساب احتمالات هر چه تجربه انسان بیشتر می‌شود ضریب احتمال خطا پایین می‌آید تا به جایی که تحت یک شرایطی به یقین می‌رسد، و این طور نیست که یقین ما فقط از طریق قیاس بدست آید لذا علوم مستنبطه ما منحصر در آنهایی نیست که ارسطو گفته.

شاید مقصود ایشان از اینکه این کتاب را نوشته این بوده که یک مطلب نوعی نوشته باشد. بعضی‌ها خیلی روی این کتاب مانور داده اند. دلم می‌خواهد که اگر فرصتی دست داد، ده جلسه در این اسس منطقیه مباحثه بکنیم. خلاصه فکر نمی‌کنم در این کتاب هم یک مطلب جدید و نفیسی ... البته آن هم بدیهی است و در واقع جزء استنباطات نیست. خیلی در مقام این بحث نیستم چرا که

می خواهم زودتر از این بحث بگذرم و به مباحث بعدی مخصوصاً بحث ثانی که در آن مباحثی که در اعتقادات لازم است وجود دارد لذا باید به آنها پردازیم، ولی عجلتاً ایشان همین را به منطقه ارسطو اشکال کرده و فرموده معارف ما منحصر در قیاس نیست.

عرض کردیم اینها یک مطالبی است که وجدانی می باشند مثلاً می گویند «مادر یقیناً بعضی از مطالبی که انسان احساس می کند، تجربه می کند، متواتراً نقل می شود اشتباه است. بعضی از قطع ها خطاست» اما در عین حال می گوید این قطعی که من دارم از این قبیل نیست. اگر کسی می خواهد این را برهانی کند و یک چیزی بیاورد که در ذهن عوام نیست، به عقل قاصر فاطر ما کسی اجتماع نقیضین را جایز بداند شاید از این راحت تر باشد، اما اگر همان مطلب بدیهی است، خوب، بلکه، مسلماً بدیهیات سته موجب قطع می شوند و نیز مسلم است که بعضی از اینها خطا دارند اما این خطا موجب نمی شود که بگوییم هیچ کس نمی تواند یقین پیدا کند. اگر بگوییم هیچ یقینی برای انسان حاصل نمی شود، خوب خود همین که ما می گوییم «یقیناً بعضی از محسوسات خطا دارد» جزئی از همین یقین ها است. این مثل همان شبهه اغریقی است که می گفت «کل خبری کاذب» موجب می شود که همین خبر نیز کاذب باشد و یلزم من وجوده عدمه. البته ما شبهه اغریقی را که در کلام آقای صدر آمده حل کردیم و مشکلی ندارد. خوب این نسبت به عقل نظری.

اما عقل عملی: نسبت به عقل عملی هم گفته «شما قائل به حسن و قبح می شوید. حسن و قبح نیز خطا بردار است و شاهد آن این است که مردم در حسن و قبح اختلاف نظر دارند مثلاً یک کسی می گوید (این قدر زشت هست که یک طلبه از دور و بر خود با خبر نباشد. از اوضاع کشور و عالم با خبر نباشد) اما یک عاقل دیگری می گوید (طلبه نادان کار تو درس خواندن است مخصوصاً طلبه ای که مجتهد نشده. بنشین درست را بخوان و به دنبال رفتن این حرف ها برای تو قبیح است). یقیناً هر دو تالی این افراد مدعی حسن و قبح هستند در حالی که قطعاً یکی از آنها خطا می کنند. هر دو که نمی توانند درست بگویند. وقتی می بینیم که در عقل عملی نیز خطا است دیگر نمی توانیم در عقل عملی نیز یقین پیدا کنیم و مثلاً بگوییم فلان کار قبیح است و فلان کار

حسن است. همان طور که در علوم نظری خطا هست و آن خطا باعث می شود برای ما یقین حاصل نشود، در علوم عملی نیز این گونه است و خطا آنها باعث می شود که برای ما یقین حاصل نشود و خطای در اینها بدیهی است زیرا مسلم است در جوامع بشری در خیلی از حسن و قبح ها اختلاف نظر هست مثل همین مثالی که عرض کردم»

دو نقض به این کلام وارد شد که اگر شما بگوییم «ما به حسن و قبح اشیاء و افعال نمی توانیم عقل و یقین پیدا کنیم، پس چطوری می توانید بگویید (اطاعت واجب است و معصیت حرام است) زیرا وجوب اطاعت به خاطر این است که اطاعت، حسن و عدم اطاعت قبیح می باشد و این به حکم عقل است. اگر شما قطع به حسن و قبح نمی توانید پیدا کنید پس این اطاعت و معصیت را چه کار می کنید یعنی باید اطاعت کرد و نباید معصیت کرد»

از این نقض دو جواب آقای صدر داده. یک اختلاف در حسن و قبح، اختلاف ثبوتی است بین اشاعره و شیعه. اشاعره می گویند: اصلاً ما حسن و قبح نداریم، الحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع. یک اختلاف در حسن و قبح، اختلاف اثباتی است که نزاع بین اصولیین و اخباریین است. این طوری که ایشان نسبت می دهد، ما خیلی به نسبت ها ارزش نمی دهیم، یک وقت یکی می گفت «شیخ انصاری ره در نسخه فلان ...» سی نسخه را آورده تا بگوید فلان ... اصلاً اختلاف نسخ دردی را دوانمی کند زیرا آن استدلال شیخ انصاری ره است که مهم می باشد و الا مختارش که برای ما مهم نیست.

اگر نزاع، نزاع اخباری و اصولی باشد یعنی حسن و قبح عقلی داریم و ما نمی توانیم یقین پیدا کنیم چرا که طریق کشف نداریم، آقای صدر جواب می دهد که از آیات و روایتی که ما را به اطاعت امر کرده و از معصیت نهی کرده، کشف می کنیم که اطاعت حسن است و معصیت قبیح است زیرا ثبوتاً آنها با هم اختلاف ندارند زیرا اخباری هم قبول دارد که آن یک امر واقعی است منتهی می گوید که کاشف ندارد.

اما اگر اختلاف و نزاع بین اشاعره و شیعه باشد یعنی اصلا حسن و قبیح معنی ندارد. عقل فلان کار را حسن می داند یا قبیح می داند معنی ندارد بلکه الحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع. آقای صدر جواب می دهد و می گوید این هم باز موجب نمی شود که بگوییم اطاعت نمی کنیم و معصیت می کنیم زیرا خداوند سبحان فرموده من عقابت می کنم. مگر در میان مردم، غیر از ائمه علیهم السلام - و افرادی مثل حضرت زینب سلام الله علیها، قمر بنی هاشم سلام الله علیه، حضرت ابوطالب سلام الله علیه را نیز اضافه می کنم. افرادی که در این خط هستند - کسی هست که به خاطر حسن بندگی، بندگی کنند نه به خاطر ثواب و عقاب! همه به خاطر عقاب اعمال را انجام می دهند. ماه رجب می آید و می رود ممکن است یک روز هم روزه نگیرد اما ماه رمضان با اینکه مریض است و دکتر می گوید روزه نگیر اما روزه می گیرد و می گوید من از جهنم می ترسم. جهنم پشت روزه ماه رمضان است و الا...، ممکن است کسی ادعا کند که بخاطر حسن اطاعت بندگی می کنم اما این ادعا است و ادعا کردن کاری ندارد، یک مقدار بی عقلی و بی دینی می خواهد. می گوید «اطاعت حسن است یا حسن نیست؟ خداوند سبحان فرموده (الجنة للمطیعین و النار للعاصین) الآن اعلام می کند که فلان مسابقه دویست میلیون دلار می دهند. می بینید که همه دنبالش می روند» می گویم «ببینید شرعا درست هست؟» جواب میدهند «یعنی چه شرعا». آن کس که یقین به بهشت و جهنم دارد می گوید ببینید چه حرف هایی می زند، «الجنة للمطیعین و النار للعاصین».

می گویند مادر یک طلبه ای برای دیدن فرزندش آمد. شب اول مادر صدایی شنید و بعد دید که پسر وارد حوض شد تا غسل کند. شب دوم و شب سوم هم به همین منوال گذشت. شب چهارم شب اول محرم بود و باز همان اتفاق افتاد. مادر به پسر گفت «از امام حسین علیه السلام خجالت نمی کشی» گفت «هر چه در ادله گشتم دلیلی برایش نیافتم. رفع ما لا یعلمون». غرض اینکه متدین است، یک کسی واقعا اگر دنبال منجز و معذر باشد البته نه منجز و معذر الکی، اگر خوف خدا در دلش باشد و دنبال منجز و معذر باشد جزء اولیاء الله است و فکر نمی کنم در هر عصر به تعداد

انگشتان دست در حوزه های عملیه پیدا شود. این خیلی مهم است که انسان این توفیق را پیدا کند. اگر خداوند سبحان همین توفیق را بدهد که ما واقعا دنبال منجز و معذر باشیم و هیاهو ها و ریاست ها و مطامع دنیا ما را گول نزد خیلی خوب است.

نقض دوم این است که اگر شما حسن و قبح را منکر شوید چطور از معجزه یقین به نبی پیدا می کنید، این مبتنی بر همین است که معجزه را اگر خداوند سبحان به دست کسی بدهد که کاذب است قبیح می باشد زیرا این موجب اضلال است. خداوند سبحان انبیاء را می فرستد برای هدایت بشر حال اگر قرار باشد یک کسی متصدی شود که مرد را گمراه کند، دیگر قبیح تر از این کار وجود ندارد. این «اکرم العلماء» یا «نظر به چهره ی عالم عبادت است» و... برای این است که عالم، مردم را هدایت کند و الا چنانچه یک عالمی ضال و مذلی باشد، جسارت به او جایز است. کی خداوند سبحان می فرماید مطلق عالم اکرام دارد، مگر علمای یهود عالم نبودند! قرآن می فرماید «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» توهین بالاتر از این هست! یا می گویند «سید است» خب سید باشد. سید زمانی احترام دارد که موجب گمراهی نشود. بله هر چه بین او و خدا هست به ما مربوط نیست اما سیدی که موجب گمراهی شود، دین مردم را ضعیف کند، اعتقادات مردم را ضعیف کند حرمت ندارد، یا عالم باشد، اعلم باشد. البته من در طول تاریخ شیعه مرجعی که اعلم باشد و انحراف عقیده داشته باشد سراغ ندارم، اینهایی که انحراف عقیده داشتند یا به نتیجه نرسیدند و خداوند سبحان دودمان شان را زود جمع کرد یا اگر هم بودند اعلم نبودند. ان شاء الله خداوند سبحان از این به بعد هم نخواهد گذشت که دینش موجب دست خوش یک عده پلید شود. اگر شما حسن و قبح را منکر شوید چطور به نبوت این شخص اعتقاد پیدا می کنید.

آقای صدر سه جواب میدهد. یک واجب این است که اولاً ممکن است بگوییم اگر از عقل عملی بیرون بیایم و وارد عقل نظری می شویم. خلاصه اینکه اگر خداوند سبحان معجزه را بدست کسی بدهد که نبی نیست و کاذب است، چنانچه قبیح نباشد لا اقل یک منقصت است و خداوند سبحان

نقص ندارد. هر نقصی حد است و او مطلق می باشد لذا یقین داریم که این کار را نمی کند. بحث حسن و قبح نیست. این مثل آن است که کسی بگوید اگر حسن و قبح محال باشد پس بدین معناست که اجتماع نقیضین جایز است یا تسلسل محال است، خب می گویند «این چه ربطی دارد».

بعد آقای صدر یک جواب در خصوص نبی ما صلی الله علیه و آله لعنة الله علی اعدائهم اجمعین می دهد. اعجاز نبی ما صلی الله علیه و آله لعنة الله علی اعدائهم اجمعین کتاب ایشان است. یک شخصی که درس نخوانده و هیچ جا کلاس نرفته بعد بیاید یک مطالبی را از ناحیه خداوند سبحان بیاورد، صدقه نمی شود. ممکن است آدم صدقه یک کلمه بگوید اما یک کتاب آن هم به این کیفیت محال است.

بعد یک جواب سومی دهد که آن را ان شاء الله بعد از بررسی این دو جواب ذکر می کنیم. اما جواب دومی که این منقصت است و خداوند سبحان حد ندارد و نقص در او راه ندارد، بله، هر کس قائل شود که در خداوند سبحان نقص راه دارد جاهل است و اگر ملتفت باشد کافر است، اما اینکه معجزه را به دست کاذب دهد نقص و حد است و خداوند سبحان حد ندارد ... بفرما «ان الله لا یخلف المیعاد» آیا ممکن است خداوند وعیدها را خلف نماید؟ بله. می گویند «این نقص است» یعنی چه که نقص است! اینکه می گویند «معجزه دادند بدست کسی کاذب است نقص می باشد» یعنی چه؟! اگر شما حسن و قبح را منکر شدید یعنی چه که آن نقص است؟! ما که می گویم «نقص است» به دلیل این می باشد که قبیح است. اگر شما بگویید «ما یقین نداریم» می گویم اگر یقین به عدم قبح نداریم و احتمال می دهیم که قبیح باشد باز یقین به نقص بودن پیدا نمی کنیم. اگر ظلم قبیح نباشد، خلف وعده قبیح نباشد ما چطور می توانیم یقین پیدا کنیم که ان الله لا یخلف المیعاد. اینها همه بر اساس حسن و قبح است.

بعضی جواب دادند که کبرای این حسن و قبح را کسی منکر نیست. اصلا یعنی چه که اختلاف نظر در آن است! در تطبیق های آن اختلاف نظر است. ما دو قضیه داریم یکی «العدل حسن» و دیگری «الظلم قبیح»، در تطبیقات اینها اختلاف است و الا در کبری کسی اختلاف ندارد.

این حرف - همان طور که قبل از آقای صدر جواب داده اند. البته نمی خواهم بگویم که اگر کسی الان این جواب را بدهد از آنها گرفته. گاهی مواقع انسان یک جوابی می دهد، بدون اینکه روحش هم با خبر باشد که قبلا جواب داده اند و توارد فکری ست - را جواب داده اند که الظلم قبیح، قضیه به شرط محمول است. ظلم یعنی وضع الشیء فی غیر موضعه. وضع الشیء فی غیر موضعه یعنی چه؟ می گویند «اینجا جایش نیست» خب یعنی چه که جایش نیست! اگر کسی بلیط هواپیماها خارجی را بگیرد، روی بلیط شماره صندلی شما هست. اگر کسی قبل از شما روی صندلی بنشیند شما نمی توانید بگویید که این جا جای من ست و او را بلند کنید. بله می توانید یک حلیه ای بزنید و بگویید کسی شما را صدا می زند و تا بلند شد شما جایش بنشینید. مگر این کارت پرواز را خدا به شما داده! پس در واقع ظلم یعنی جاش اینجا است، خب جاش اینجا است یعنی چه؟ یعنی نباید این کار را بکنی. خب قبیح است یعنی؟ یعنی نباید این کار را بکنی. بنابر این شد کاری که نباید بکنید نباید بکنید. خب این گفتن ندارد لذا این قضیه به شرط محمول است. العدل حسن نیز همین طور است. عدل یعنی وضع الشیء فی موضعه. یعنی چه که جایش است؟ یعنی باید این کار انجام شود. خب حسن نیز یعنی کاری خوب هست انجام شود لذا نتیجه می شود کاری که خوب است انجام شود خوب است انجام شود. لذا این در واقع مثل قتل من فی العکسر است و یک قضیه خارجی می باشد. این عنوان مشیر است به خیانت در امانت، به معصیت خداوند سبحان، به تصرف در اموال دیگران و ... در واقع آنها هستند که مصادیق حسن و قبح عقلی هستند، و الا اگر این ها را شما بردارید و بگویید عقل یک کبرای عقلی دارد که العدل حسن و الظلم قبیح، صحیح نیست.

این طور از این نقض ها جواب دادند. ببینیم که اینها درست می شود یا درست نمی شود.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين لعنة الله على اعدائهم اجمعين